

## جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی در تاریخ بیهقی

دکتر شیرزاد طایفی - دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی  
مولود شاگستاسبی - دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه علامه طباطبایی

### چکیده

عوامل اجتماعی مؤثر در ساخته و پرداخته شدن یک حکومت سیاسی را می‌توان با ژرف‌اندیشی در فرهنگ عمومی جامعه در دورانهای گوناگون و از خلال متون تاریخی شناخت. چنین پیداست که یکی از عوامل کارساز در پاگرفتن ساختار حکومتی اقتدارگرا، سایه‌افکن بودن فرهنگ جزم‌اندیشانه و اقتدارگرایانه بر اکثریت اعضای آن جامعه است. در این نوشتار با بهره‌گیری از روش تبیینی - تحلیلی به بررسی فرهنگ جزم‌اندیشی، پیوند آن با اقتدارگرایی اجتماعی و تأثیر هر دو در زمینه پاگرفتن ساختار حکومتی اقتدارگرا پرداخته‌ایم و پس از بررسی نمودهای اقتدارگرایی بر پایه نظریات جامعه‌شناسی چون آدرنو و آلتایمر در تاریخ بیهقی به این نتیجه رسیده‌ایم که: (۱) جزم‌اندیشی با اقتدارگرایی اجتماعی پیوند معنادار دارد و (۲) نه تنها وجود این دو شیوه نگرش در جامعه دوران ابوالفضل بیهقی چشمگیر بوده، بلکه اقتدارگرایی سیاسی موصوف در تاریخ بیهقی، از جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی اجتماعی موجود در آن زمان مایه گرفته است.

دارد که در تعیین ساختار حکومتی اقتدارگرا اثرگذار است؟ چنین می‌نماید که یکی از عوامل کارساز، جزم‌اندیشی و جاری بودن روح اقتدارگرایی در نگرش یکایک اعضای جامعه است.

در این نوشتار با تعریف دقیق جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی و نیز توصیف ویژگیهای شخصیتی فرد اقتدارگرا بر پایه نظریات جامعه‌شناسانی چون آلتایمر و آدرنو، به تحلیل رابطه میان جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی پرداخته‌ایم و سپس با ذکر شواهدی از تاریخ بیهقی، چگونگی تأثیر این عوامل را در ایجاد و تحکیم حکومت اقتدارگرای غزنویان را بررسی کرده‌ایم.

در جست‌وجو برای بررسی پیشینه این موضوع، جز چند مقاله سودمند مرتبط با مقوله جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی، همچون «جامعه‌شناسی خودمانی» (حسن

### درآمد

تاریخ بیهقی از متنهای مهم تاریخی در دسترس است که در پرتو ویژگیهای یگانه‌اش، گنجینه ارزشمندی برای بررسی بخش پر اهمیتی از تاریخ و تمدن ایران در زمینه‌های گوناگون به‌شمار می‌رود. یکی از بنیادی‌ترین زمینه‌های مطالعاتی که می‌تواند در پرتو تاریخ بیهقی صورت گیرد، چگونگی ساختار حکومت و عوامل اجتماعی مؤثر در پدید آمدن در آن برهه از تاریخ است. از آن‌رو که حکومت‌های پادشاهی، از جمله حکومت سبکتکین و جانشینانش در تاریخ بیهقی، اقتدارگرا هستند، این پرسش پیش می‌آید که چه عناصری در خلق و خو، شیوه نگرش، زندگی فردی و اجتماعی و برسرهم فرهنگ افراد یک جامعه وجود

● عوامل اجتماعی مؤثر در ساخته و پرداخته شدن یک حکومت سیاسی را می‌توان با ژرف‌اندیشی در فرهنگ عمومی جامعه در دورانهای گوناگون و از خلال متون تاریخی شناخت. چنین پیداست که یکی از عوامل کارساز در پاگرفتن ساختار حکومتی اقتدارگرا، سایه‌افکن بودن فرهنگ جزم‌اندیشانه و اقتدارگرایانه بر اکثریت اعضای آن جامعه است.

مقابل چشمان حیرت‌زده سفیر به پایین پرتاب کرد». (نراقی، ۱۳۸۴: ۷۳) سرباز برآستی باور داشته که آنچه حسن صباح می‌گوید، بی‌گمان درست است و وظیفه او سر نهادن بی‌چون و چرا به دستور مراد خود است. ذهن او از باورهای نادرست انباشته شده بوده و برای به ظهور رساندن آن، نیازی به لحظه‌ای تأمل و تفکر نداشته است. باید توجه داشت که «پیروی آگاهانه و هوشیارانه تنها آنگاه ممکن است که آدمی به فهم معنای حقیقی چیزی یا ایده‌ای که پیرو آن است، رسیده باشد. همین آگاهی است که نه تنها این‌گونه پیروی را از آن‌گونه تقلیدی که درخور صد لعنت است، متمایز می‌کند، بلکه تفاوت میان آزادی و بردگی را نیز آشکار می‌سازد.» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۴۷۰)

جزم‌اندیشی دریچه‌اندیشیدن و خردورزی انسان به‌سوی حقیقت را می‌بندد. آنچه فرد جزم‌اندیش به آن باور دارد، یکسره درست است و روشن است که به اندیشیدن درباره چیزهای یکسره درست، نیاز نیست.

جزم‌گرایی را می‌توان بسته به حوزه‌های گوناگون طبقه‌بندی کرد: جزم‌گرایی دینی، فلسفی و علمی و...

### گونه‌های اقتدارگرایی

#### ۱. اقتدارگرایی اجتماعی

شخصیت قدرت‌نگر یا اقتدارگرا شخصیتی ویژه است که در برابر هر رفتار یا سخن، درست بودن یا درست نبودن آنرا بر پایه قدرت می‌سنجد. چنین کسی در برابر هر سخن، تنها با توجه به اندازه قدرت

نراقی، بخارا، پاییز ۱۳۸۲، شماره ۳۱)، «جزم‌گرایی و شکاکیت: معضل نظام‌های تربیتی - آموزشی در جوامع اسلامی» (سید مهدی سجادی، مبانی تعلیم و تربیت ۱، ۱۳۹۰، شماره ۲)، «تأثیر پایگاه اجتماعی - اقتصادی بر اقتدارگرایی» (نصرالله پورافکاری و دیگران، جامعه‌شناسی کاربردی ۴، ۱۳۹۱، شماره ۴۸)، بررسی رابطه بین آنومی و اقتدارگرایی با تمایل به رفتار انحرافی» (عبدالحسین نبوی و آرش حیدری، دو فصلنامه توسعه انسانی، دوره ششم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰، شماره ۱ و ۲)، پژوهش دیگری بویژه درباره تاریخ بیهقی دیده نشد.

### جزم‌اندیشی یا دگماتیسم

ریشه جزم‌گرایی را باید در بحث بر سر مقوله باورها و معرفت یافت. باور یعنی اعتقاد به چیزی که برای پذیرش آن دلیل روشنی وجود ندارد؛ زیرا باور، از پرسیدن و اندیشیدن بسی دور است، درحالی که معرفت یا دانش، فهم ذهنی کاملی است که ریشه در دریافت ذهنی کافی از ماهیت یا شکل چیزی دارد. به سخن دیگر، اندیشیدن در باورگرایی جایی ندارد و باورگرایی گونه‌ای جزم‌گرایی (دگماتیسم) است. دگماتیسم به معنای باوری است که پیرو و پذیرنده‌اش آنرا بی‌هرگونه تردید پذیرفته است؛ اما این پذیرش که بنیادی ذهنی و درونی دارد، همچون اندیشه‌ای حقیقی و امری قابل اثبات شمرده می‌شود: از این رو «دگماتیسم به معنی شک‌ناپذیر شمردن عقیده‌های معینی است که پذیرندگان، نپذیرفتن آنها را از سوی دیگران، به خطا رفتن، گمراه بودن و حتی کفر و خیانت می‌شمارند.» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۴۵۵)

در این زمینه حسن نراقی در کتاب پی‌گفته‌هایی بر جامعه‌شناسی خودمانی، از داستانی درخور تأمل یاد کرده است: «حسن صباح هنگامی که خلیفه بغداد سفیری را برای تذکر و تمکین به نزد وی فرستاده بود، درحال مذاکره با اشاره دست به سرباز نگون‌بختی که درحال عبور بود، امر کرد تا خود را از بالای دیوار مرتفع قلعه به پایین بیندازد و سرباز بدون اینکه چندوچونسی کند و خمی به ابرو بیاورد، خود را در

گوینده، آنرا ارج می‌نهد. از دیدگاه روان‌شناسی، شخصیت اقتدارگرا «در برابر اشخاص قدرتمند، تسلیم است؛ ولی در برابر ضعیفان، سختگیر. منطق برای شخصیت‌های استبدادطلب مطرح نیست. آنچه اهمیت دارد، میزان قدرت مخاطب است. چنین فردی در موقعیت‌های سازمانی در برابر قدرت مافوق تسلیم محض است و از زیردستان نیز چنین تسلیمی را طلب می‌کند.» (کاظمی، ۱۳۷۶: ۴۰)

بررسی علمی شخصیت افراد اقتدارگرا از ۱۹۵۰ با پژوهش آدرنو و همکارانش آغاز شد و پس از آن، پژوهش‌های بسیاری در این زمینه صورت گرفت. در بررسی هورتهاایمر، فروم و مارکوزه در ۱۹۳۶، ریشه‌های خانوادگی فرد اقتدارگرا مورد توجه قرار گرفت. این پژوهشگران بر آن بودند که اقتدارگرایی در شخصیت و در سطح فردی، می‌تواند پیدایش فاشیسم بعنوان نیرویی اجتماعی را تبیین کند. از دید آدرنو و دیگران (۱۹۵۰) اقتدارگرایی از نه صفت تشکیل شده است: عرف‌پرستی، فرمانبری، پرخاشگری، ضدیت با درون‌نگری و تأمل بر خود، موهوم‌پرستی، قدرت‌مداری، ویرانگری، فرافکنی و نرمش ناپذیری در زمینه جنسی.

آلتایمر کانادایی نیز اقتدارگرایی را بعنوان یک متغیر نگرشی مطرح کرد و بر جنبه‌های روانی - اجتماعی آن

انگشت گذاشت. از دید آلتایمر (۱۹۹۸) اقتدارگرایی از سه خوشه نگرشی عرف‌پرستی یا پیروی افراطی از ارزشها و هنجارها، فرمانبری یا زیر سلطه اقتدارهای تثبیت شده جامعه بودن و پرخاشگری اقتدارگرایانه یا دشمنی با کسانی که اقتدار جامعه را به چالش می‌کشند، تشکیل شده است.

تفاوت عمده دیدگاه آدرنو و همکارانش با آلتایمر در این است که آنان سخت از سنت روانکاوی متأثرند و آلتایمر به رویکرد یادگیری اجتماعی توجه دارد.

## ۲- اقتدارگرایی سیاسی

«مفهوم اقتدارگرایی از ریشه اقتدار به دست می‌آید و در آن مسلط شدن به شخصیت، آرا و زندگی انسانها اصالت دارد. در این روش مدیریت، فردیت و اصالت فردی انسانها از آنان گرفته می‌شود و از انسانها، وفاداری تمام، نامحدود، بی‌چون و چرا و دگرگونی ناپذیر انتظار می‌رود... نکته مهم اقتدارگرایی فرد محور بودن این نظام فکری، سیاسی، اجتماعی و مدیریت سلطه است. نظام‌های پادشاهی، بویژه پادشاهی مطلقه از این نوع هستند.» (سریع‌القلم، ۱۴:۱۳۹۰) حکومت اقتدارگرا حکومتی است که در آن آزادی فردی یکسره در سایه قدرت دولت که بیشتر در دست شماری اندک از افراد با نفوذ متمرکز است، قرار می‌گیرد.

اقتدارگرایی اجتماعی، پدیدآورنده اقتدارگرایی سیاسی است

فرهنگ اجتماعی و خلق و خوی تک‌تک افراد جامعه بسیار اهمیت دارد. عادات فردی و جمعی شهروندانی با شخصیت اقتدارگرا، زمینه‌ساز نظامی اقتدارگرا است.

پذیرش رقابت سالم، آشنا بودن به قوانین بازی رقابتی، درخور اعتماد بودن در روابط اجتماعی، خوش‌قولی، نظم و احساس وظیفه نسبت به دیگران،

● ریشه جزم‌گرایی را باید در بحث بر سر مقوله باورها و معرفت یافت. باور یعنی اعتقاد به چیزی که برای پذیرش آن دلیل روشنی وجود ندارد؛ زیرا باور، از پرسیدن و اندیشیدن بسی دور است، درحالی که معرفت یا دانش، فهم ذهنی کاملی است که ریشه در دریافت ذهنی کافی از ماهیت یا شکل چیزی دارد. به سخن دیگر، اندیشیدن در باورگرایی جایی ندارد و باورگرایی گونه‌ای جزم‌گرایی (دگماتیسم) است. دگماتیسم به معنای باوری است که پیرو و پذیرنده‌اش آنرا بی‌هرگونه تردید پذیرفته است؛ اما این پذیرش که بنیادی ذهنی و درونی دارد، همچون اندیشه‌ای حقیقی و امری قابل اثبات شمرده می‌شود.

● **شخصیت قدرت‌نگر یا اقتدارگرا شخصیتی ویژه است که در برابر هر رفتار یا سخن، درست بودن یا درست نبودن آنرا بر پایه قدرت می‌سنجد. چنین کسی در برابر هر سخن، تنها با توجه به اندازه قدرت گوینده، آنرا ارج می‌نهد. از دیدگاه روان‌شناسی، شخصیت اقتدارگرا در برابر اشخاص قدرتمند، تسلیم است؛ ولی در برابر ضعیفان، سختگیر. منطق برای شخصیت‌های استبدادطلب مطرح نیست. آنچه اهمیت دارد، اندازه قدرت مخاطب است. چنین کسی در جایگاه‌های سازمانی در برابر قدرت بالادست تسلیم محض است و از زیردستان نیز چنین رفتاری را می‌خواهد.**

و حالت رشد نایافته باقی بمانند. همین ویژگی است که به دیگران امکان می‌دهد تا زمام آنها را که به جانوران اهلی و دست‌آموز می‌مانند، به دست گیرند و این باور را در آن‌ها پیورند که پیمودن راه زندگانی بی‌باری و سرپرستی دیگران هم سخت دشوار و هم مخاطره‌انگیز است. (همان: ۴۷۰)

فرد جزم‌اندیش دچار پرخاشگری است؛ زیرا دگماتیست، شرط درست بودن اندیشه خود را نادرستی همه اندیشه‌های دیگر می‌داند. نابداری در برابر اندیشه‌های دیگران و کوشش برای به کرسی نشاندن باور خود و چیره‌شدن بر دیگری، از ویژگی‌های فرد جزم‌گراست. او مخالفان و دگراندیشان را خطاکار، گمراه و خیانتکار می‌داند و البته درخور سرزنش و کیفر. او بسته به جایگاه و قدرت خود با مخالفانش برخورد می‌کند. حال وضعی را تصور کنید که چنین کسی در رأس هرم یک حکومت اقتدارگرا قرار داشته باشد، بویژه که اکثریت افراد جامعه نیز جزم‌اندیش باشند. چنین وضعی به افزایش خشونت اقتدارگرایانه فرد حاکم کمک می‌کند؛ زیرا اکثریت شهروندان نه تنها به کیفر دیدن دگراندیشان اعتراض نمی‌کنند، این خشونت را تا اندازه‌ای در راستای جزم‌اندیشی خود نیز پذیرفته‌اند.

فرد دگماتیست، بیشتر موهوم‌پرست است؛ به این معنا که به تأییدی مرموز بر سرنوشت خود و دیگران و

توان کنار آمدن با رقیب، صداقت، حس همکاری و کار گروهی از ویژگی‌های یک جامعه استوار بر تفکر عقلانی است که ریشه‌های اقتدارگرایی و ستم را سست می‌کند؛ اما در جامعه‌ای که افراد به جای تفاهم و همکاری، بیشتر به اختلاف و ناسازگاری گرایش دارند و فردیت خود را به نمایش می‌گذارند، دستیابی به خیر و سود همگانی دشوار و چه بسا ناممکن است و برآیند این اقتدارگرایی فردی، منظومه‌ای اقتدارگراست.

### رابطه جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی

بر پایه آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد پاره‌ای از ویژگی‌های شخصیتی فرد جزم‌گرا (با توجه به تعاریف جزم‌گرایی) با نظریه اقتدارگرایی آدرنو و آلتایمر درباره ویژگی‌های فرد اقتدارگرا هماهنگی دارد. برای نمونه، با توجه به تعریف کانت از جزم‌اندیشی، فرد جزم‌اندیش با درون‌نگری، یعنی کنکاش‌های ذهنی و آزاداندیشی مخالف است؛ در نتیجه در جامعه‌ای جزم‌اندیش، امکان همدلی و ارتباط معنوی از میان می‌رود و به ناهمدلی، ناهماهنگی، نابداری و سرانجام بیگانگی معنوی و حتا دشمنی بدل می‌شود. «زمینه اصلی همه این جنگ و ستیزها همانا در نیافتن تفاوت باور و اندیشه و در نتیجه ابژکتیو شمردن باورهای خود است و همین پنداشت نادرست است که یا پیروان فرقه‌های گوناگون را به جنگ با یکدیگر برمی‌انگیزد و یا آنان را درگیر بحث و جدل‌هایی می‌نماید که در واقع صورت دیگری از همان جنگ و ستیز است.» (نقیب‌زاده، ۱۳۷۴: ۴۵۸)

فرد جزم‌اندیش دچار فرمانبری اقتدارگرایانه است. کانت رها شدن از پیروی از دیگران را که همان رسیدن به مرحله بلوغ است، تنها در پرتو روشننگری که آن نیز نتیجه به کارگیری نیروی فهم است، ممکن می‌داند. او روشننگری را در آمدن از حالت خامی و نابالغ بودن که همان ناتوانایی در به کار گرفتن فهم خود بی‌باری دیگران است، تعریف می‌کند. کانت می‌گوید «ترس و کاهلی، بسیاری از مردم را به آن وا می‌دارد تا به‌طور خودخواسته و با خرسندی تمام در وابستگی به دیگران

جامعه منعکس شده در تاریخ بیهقی می‌پردازیم. شالوده کار، نظریه آلتایمر است، اما از آنجا که این دسته‌بندیها با طبقه‌بندی آدرنو همپوشانی دارد، در مواردی به طبقه‌بندی آدرنو نیز اشاره می‌شود.

### ۱. عرف پرستی و پیروی مفرط از ارزشها

اقتدارگرایی پدیده‌ای دولتی نیست، بلکه در ناخودآگاه فرهنگ عمومی، جاری و فعال است.

واکنش منفی در برابر هرگونه اندیشه و سخن مخالف و پیروی افراطی از ارزشهای موجود در عرف جامعه، اندیشه‌ورزی و خردورزی را کاهش و باورگرایی را افزایش می‌دهد. فرد در برابر اندیشه‌هایی که دلایل عقلانی، منطقی و حتا اخلاقی، به روشنی آنها را به چالش می‌کشد، تسلیم است و بیشتر این اندیشه‌ها فرد و جامعه را به قعر چاههای دهشناکی چون انفعال، موهوم‌گرایی، خشونت، فساد اجتماعی و اقتدارگرایی می‌کشاند. یکی از علل این‌گونه نگرش در جامعه زمان ابوالفضل بیهقی، نبود روحیه نقادی و انتقادپذیری بوده است.

### ۱-۱. نبود روحیه نقادی و نقدپذیری

«ملوک هر چه خواهند گویند و با ایشان حجت گفتن روی ندارد» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۳۱۶)

نداشتن روحیه نقادی و نقدپذیری از ویژگیهای برجسته شخصیت اقتدارگرا و جزم‌گرا است. نمونه‌های روشن این شیوه فکر را به سادگی می‌توان در تاریخ بیهقی و کتابهای همدوره با آن یافت. بر سرهم، بحث و انتقاد و بیان کمبودها و نارساییهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نیز پذیرش این انتقادها، در جامعه ایران ویژه برای قدرتمندان و اصحاب سیاست همواره تلخ بوده و با واکنش منفی و خشن آنان روبه‌رو شده است.

امور نامرئی و نرمش‌ناپذیر باور دارد؛ زیرا از آزاداندیشی و بیرون رفتن از دنیای باورهای خود می‌ترسد، گونه‌ای سستی و تنبلی در همه جنبه‌های زندگی او جاری است و بیشتر چشم به این دارد که ذهنش از سوی فردی مقتدر پر شود؛ زمینه سستی و آسایش طلبی از عوامل موهوم‌گرایی و باور به تأیید نیروهای ماورایی در درون اوست؛ او خود و سرنوشت خود را اسیر نیروهای از بالا می‌بیند و منتظر است آنها برای او کاری انجام دهند و این اسارت که او را از رنج زیر پا گذاشتن امیالش رهایی می‌بخشد، برای او خوشایند است؛ زیرا تنشهای روانی فرد جزم‌اندیش ناخودآگاه او را به سمتی می‌برد که دچار نگرانی و پریشانی نشود.

با آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد شخصیت فرد جزم‌اندیش با ویژگیهای برشمرده شده از سوی آلتایمر، آدرنو و همکارانش در زمینه اقتدارگرایی همخوانی بسیار دارد و شاید بتوان گفت فردی با شخصیت اقتدارگرا، جزم‌اندیش نیز هست. از دل جوامع جزم‌اندیش، چیزی جز حکومتی اقتدارگرا زاییده نخواهد شد.

### نموده‌هایی از جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی بر پایه نظریه اقتدارگرایی آلتایمر در تاریخ بیهقی

اکنون با توجه به برخی از مؤلفه‌های تعریف شده برای شخصیت اقتدارگرا در نظریه اقتدارگرایی آلتایمر، به بررسی اقتدارگرایی و در نتیجه جزم‌اندیشی در

● در بررسی هورتهایمر، فروم و مارکوزه در ۱۹۳۶، ریشه‌های خانوادگی فرد اقتدارگرا مورد توجه قرار گرفت. این پژوهشگران بر آن بودند که اقتدارگرایی در شخصیت و در سطح فردی، می‌تواند پیدایش فاشیسم بعنوان نیروی اجتماعی را تبیین کند. از دید آدرنو و دیگران اقتدارگرایی از نه صفت تشکیل شده است: عرف پرستی، فرمانبری، پرخاشگری، ضدیت با درون‌نگری و تأمل بر خود، موهوم‌پرستی، قدرت‌مداری، ویرانگری، فرافکنی و نرمش‌ناپذیری در زمینه جنسی.

● از دید آلتایمر اقتدارگرایی از سه خوشه نگرشی عرف‌پرستی یا پیروی افراطی از ارزشها و هنجارها، فرمانبری یا زیر سلطه اقتدارهای تثبیت شده جامعه بودن و پرخاشگری اقتدارگرایانه یا دشمنی با کسانی که اقتدار جامعه را به چالش می‌کشند، تشکیل شده است.

بدین‌سان، نفرت مسعود از انتقاد و شنیدن ضعفها و نارساییهای حکومت، غیر عادی نبوده است. چگونگی انتقاد و شیوه برخورد با آنرا ساختار ذهنی جامعه تعیین می‌کند. برای گروهی که عادت کرده‌اند همواره به نظرات یک تن که همانا رهبر گروه است، توجه کنند، اعتراض بی‌معناست و سرکوب می‌شود. هنگامی که فردوسی با نبوغ یگانهاش و زیر بار سختی‌های بی‌اندازه، هم با ترک می‌جنگید، هم با سلطه عرب و هم با مفاسد اجتماعی، شاید از نظر فکری در میان اندیشمندان آن زمان تنها بود. تقریباً عموم علمای اهل سنت با خلافت بغداد و ترکان مورد تأیید آنها همکاری می‌کردند تعدادی نیز ساکت به امور اخروی مشغول بودند که از دیدگاه ما اینان نیز جزو موافقان محسوب می‌شوند؛ چون در هر صورت معترض قدرت سیاسی نبوده‌اند. در همان زمان، افرادی امثال ابوریحان بیرونی در دربار سلطان محمود سکوت اختیار کرده بودند و ابوعلی سینا خود به دنبال وزارت رفته بود. در هر صورت اگر این چند نفر اعتراضی هم می‌کردند، چون اعتراضشان مخاطب نداشت، به‌جایی نمی‌رسید و مسیر خود را پیدا نمی‌کرد.» (رضاعلی، ۱۳۷۰: ۶۰)

حقیقت این است که مجموعه دولت زاینده تاریخ هر قوم و مجموعه عناصر فرهنگی آن است. اریک فروم، رابطه میان پیشوا و پیروان را از دیدگاه روانشناسی، رابطه‌ای نزدیک می‌داند. اگر عقیده‌ای نزد هر دو مقبول می‌افتد، به‌علت شباهت ساختار خوی آنان از جهاتی مهم به یکدیگر است و ساختمان خوی پیشوا، نماینده ساختمان شخصیت کسانی است که به آیینهای او رو می‌کنند.

عبارتی مشهور در ادبیات ما یافت می‌شود که ضمن تأیید نظر فروم از یکپارچگی فرهنگی عناصر

یکی از قربانیان این تعصب، مسعود رازی شاعر دربار غزنوی است که به گناه انتقاد از شیوه حکومت‌داری مسعود توبیخ و تبعید شد. بیهقی در این باره نوشته است:

«و امیر مسعود رضی‌الله عنه به جشن مهرگان نشست روز سه‌شنبه بیست و هفتم ذی‌الحجه. بسیار هدیه و نثار آوردند و شعرا را هیچ نفرمود و بر مسعود رازی خشم گرفت و او را به هندوستان فرستاد که گفتند قصیده‌ای گفته است و سلطان را نصیحت‌ها کرده در آن قصیده و این دو بیت از آن قصیده است:

مخالفتان تو موران بدند مار شدند

بر آر از سر موران مار گشته، دمار

مده زمانشان زین بیش و روزگار مبر

که ازدها شود ار روزگار یابد مار

این مسکین سخت نیکو نصیحتی کرد؛ هر چند فضول بود و شعرا را با ملوک این نرسد.» (همان: ۱۳۶)

دوران زندگی ابوالفضل بیهقی، روزگار انحطاط دانش و اندیشه در جهان اسلام و زمینه این انحطاط فکری از دوران خلافت متوکل علی‌الله (۲۴۷-۲۳۲) آغاز شده بوده است. «متوکل جدل و مناظره در آراء را ممنوع ساخت و هر که را به این کار دست زد، مجازات نمود.... حمله متوکل به فلسفه و علوم عقلی باعث شد که پیروان این افکار به دربار آل‌بویه و سامانیان روی آوردند؛ اما با غلبه عنصر ترک به دستگاه خلافت و با زمامداری معتصم، عقل‌گرایان و آزاداندیشان بیش از پیش تحت فشار قرار گرفتند.... به این ترتیب، آزادی عقاید و افکار که تا اواخر قرن چهارم، کمابیش وجود داشت، از قرن پنجم به بعد جای خود را به جمود، خشکی و تعصب سپرد و از قرن پنجم به بعد زمامداران ترک و خلفای عباسی برای تحدید عقاید و افکار مردم، از سیاست مشترکی پیروی می‌کردند.» (راوندی، ۱۳۸۲: ۱۳۲)

حیدری، ۱۳۹۰: ۱۰)

از نمونه‌های برجسته فرمانبری اقتدارگرایانه، می‌توان به روحیه تسلیم و نومیدی، موهوم‌گرایی، مقدس کردن افراد، تقدیرگرایی و دیگر رویکردهای اجتماعی منفعلانه اشاره کرد.

## ۲-۱ پادشاه، نایب خلیفه خداوند است

جامعه در روزگار ابوالفضل بیهقی، جامعه‌ای با باورهای دینی بوده است؛ بیشتر مردمان مسلمان و مذهبی بوده‌اند و به نظر می‌رسد که باور به برگزیده شدن پادشاه از سوی خداوند، یکی از باورهای رایج در زمان او بوده است؛ باوری که نمونه برجسته‌ای است از جزم‌اندیشی و فرمانبری اقتدارگرایانه و به استواری جایگاه شاه در حکومت اقتدارگرا کمک می‌کند.

روشن نیست که از چه زمانی عنوان خلیفه‌الله برای خلفا به کار رفته است. پس از رحلت پیامبر(ص)، مسلمانان خلفای اول و دوم را جانشین پیامبر خدا یعنی «خلیفه رسول‌الله» می‌خواندند. بارتولد می‌نویسد که این اصطلاح نخستین بار در دستگاه بنی امیه به کار رفته است؛ با این حال خلفای اموی در آن مقام نبودند که نام خلیفه را کنار نام خدا و پیامبر(ص) بگذارند، و روی سکه‌های زر و سیم تنها آیات و احادیث می‌نوشتند؛ ولی عباسیان در این باره با گستاخی بیشتری دست به کار شدند. «خلفای عباسی در دوران قدرت، خود را جانشین خدا در روی زمین یا خلیفه‌الله فی‌الارض می‌شمردند.» (راوندی، ج ۱۰، ۱۳۸۲: ۷۳) از سده سوم هجری، برخی از فرمانروایان محلی حق خطبه و سکه را از آن خود کردند و نام خود و پدرانشان را در زیر نام خلیفه بر سکه‌ها نوشتند. سامانیان نیز از این سنت پیروی کردند و پس از نام خلیفه همچون «امام»، سلطان نیز بوده است. «همه ولایاتی که مردمش خلیفه عباسی را پیشوای روحانی خویش می‌دانستند، گوش به فرمان سلطان بودند؛ در نتیجه لقب سلطان مقام و اهمیتی جز آنکه بیشتر داشت، پیدا کرد.... خلیفه‌الله

جامعه حکایت می‌کند: «الناس علی دین ملوکهم». البته این عبارت توصیف‌کننده مردمانی است که همیشه نظر به بالا دارند، تا کاری انجام گیرد. ملت ما به سادگی با الگوهای رفتاری آقامحمدخان قاجار، ترکان غزنوی و سلجوقی و حتی فرمانروایان مغول هم‌نوا می‌شده است. در چنین جامعه‌ای، انتقاد معنا نداشت و از دل آن جز حکومتی خودکامه بیرون نمی‌آمده است.

## ۲. فرمانبری اقتدارگرایانه

فرمانبری اقتدارگرایانه را می‌توان گونه‌ای انفعال، سستی و تسلیم در برابر قدرت حاکم بر جامعه در همه زمینه‌ها تعریف کرد. این حالت را جامعه‌شناسان «آنومی» نام نهاده‌اند. از دید لیبست، آنومی به حالتی ذهنی از بی‌هنجاری اشاره دارد که احساس بریدگی از اجتماع، ناامیدی، جدایی و بیگانگی از نهادهای اجتماعی و ناتوانی را در برمی‌گیرد. «فضای آنومیکی که حاصل فروپاشی وجدان اخلاقی سستی حاکم بر جامعه است، به ذره‌ای شدن جامعه می‌انجامد و کنشگران عرصه اجتماعی را با یک خلأ اخلاقی مواجه می‌کند. این خلأ موجب بی‌قدرتی و احساس تنهایی در فرد می‌شود. مطابق نظرات اریک فروم، فرد برای گریز از این موقعیت هراس‌آور، به هم‌نوایی و سواسی با اقتدار موجود یا اقتدارگرایی روی می‌آورد.» (نبوی و

● پذیرش رقابت سالم، آشنا بودن به قوانین بازی رقابتی، درخور اعتماد بودن در روابط اجتماعی، خوش‌قولی، نظم و احساس وظیفه نسبت به دیگران، توان کنار آمدن با رقیب، صداقت، حس همکاری و کار گروهی از ویژگی‌های یک جامعه استوار بر تفکر عقلانی است که ریشه‌های اقتدارگرایی و ستم را سست می‌کند؛ اما در جامعه‌ای که افراد به جای تفاهم و همکاری، بیشتر به اختلاف و ناسازگاری گرایش دارند و فردیت خود را به نمایش می‌گذارند، دستیابی به خیر و سود همگانی دشوار و چه بسا ناممکن است و برآیند این اقتدارگرایی فردی، منظومه‌ای اقتدارگراست.

● با توجه به تعریف کانت از جزم‌اندیشی، فرد جزم‌اندیش با درون‌نگری، یعنی کنکاشهای ذهنی و آزاداندیشی مخالف است؛ در نتیجه در جامعه‌ای جزم‌اندیش، امکان همدلی و ارتباط معنوی از میان می‌رود و به ناهمدلی، ناهماهنگی، نابرداری و سرانجام بیگانگی معنوی و حتا دشمنی بدل می‌شود.

کردن گردن‌ها و بقعت‌ها و کوتاه کردن دست متقلبان و ستمکاران، تا مقرر گردد که ایشان برگزیدگان آفریدگار (جل جلاله و تقدست اسماؤه) بوده‌اند و طاعت ایشان فرض بوده و هست.» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۸۱:۱۵۳)

در جای دیگر درباره‌ی مقام پادشاهان و تفاوت آنان با مردمان عادی می‌نویسد: «طبع پادشاهان و احوال و عادات ایشان نه چون دیگران است. آنچه ایشان ببینند، کس نتواند دید.» (همان: ۳۹۸)

«خاطر ملوک و خیال ایشان را کس به جای نتواند آورد.» (همان: ۶۳۶)

«سخن پادشاهان سبک و خُرد نباشد.» (همان: ۹۷۳)

درباره‌ی مقام معنوی پادشاهان می‌گوید:

«دعای پادشاهان را که از دل راست و اعتقاد درست رود، هیچ حجاب نیست.» (همان: ۹۱۳)

در جای دیگر درباره‌ی برکشیده شدن پادشاه از سوی خداوند سخن می‌راند و می‌نویسد:

«و چنانچه این پادشاه را پیدا آرد، با وی گروهی مردم در رساند اعوان و خدمتکاران وی که فراخور وی باشند. یکی از دیگر مهترتر و کافی‌تر و شایسته‌تر و شجاع‌تر و داناتر، تا آن بقعت و مردم آن بدان پادشاه و بدان یاران آراسته‌تر گردد، تا آن مدت که ایزد عزوجل، تقدیر کرده باشد، تبارک‌الله احسن الخالقین.» (همان: ۱۵۲)

«جهان بر سلاطین گردد و هر کسی را برکشیدند،

دیگر امامی بود محروم از حکومت دنیوی؛ چرا که سلطان خود را ظل‌الله می‌شمرد.» (همان: ۷۳)

شادروان زرین‌کوب در کتاب «روزگاران ایران» درباره‌ی مشروعیت حکومت سامانیان از دید مردمان می‌نویسد: «آن‌ها امرای عصر را برای خود راعی تلقی می‌نمودند و مخالفت با آن‌ها را سرپیچی از حکم اولی‌الامر مسلمانان به‌شمار می‌آوردند و کسانی از داعیه‌داران که پای‌بند شریعت بودند و خود را متعهد به اطاعت از خلیفه می‌دانستند، از شرکت در هرگونه توطئه‌ای که بر ضد آنها بود خودداری می‌کردند.» (زرین‌کوب، ۱۳۷۵:۸۸)

وی همچنین در مورد جامعه‌ی عصر غزنویان می‌نویسد: «جامعه‌ی تحت حکم غزنویان در واقع همان جامعه‌ای بود که قبل از آن‌ها سامانیان و طاهریان به آن فرمان رانده بودند. این جامعه محمود و پدرش سبکتکین را هم، چون پرورده‌ی دستگاه سامانیان بودند، همانند سایر امراء ترک که در آن ایام از جانب سامانیان گه‌گاه در خراسان، سیستان و گرگان به امارت می‌آمدند، به‌عنوان نماینده، جانشین و فرستاده‌ی آن‌ها تلقی می‌کرد و حکم آن‌ها را گردن می‌نهاد.» (همان: ۱۲۳)

ابوالفضل بیهقی کسی است که برای پادشاه ارزش بسیار قائل است و او را دارای مقام معنوی می‌داند و همواره به ستایشش می‌پردازد. بارها ابوالفضل بیهقی را در وضعی می‌یابیم که گرچه در دل با رفتار و تصمیمات مسعود غزنوی مخالف است، اما گویا نیرویی از باورهای ذهنی‌اش، او را از انتقاد مستقیم، هرچند ملایم، به خدایگان خود باز می‌دارد و خطا را به گردن تقدیر می‌اندازد. حتا اگر در این زمینه احتیاط و دوراندیشی بیهقی را به تناسب اوضاع ناامن آن زمان برای انتقاد تند و مستقیم بپذیریم، باز پس‌زمینه‌ای از جزم‌اندیشی در لابه‌لای جمله‌ها و واژه‌هایش دیده می‌شود. وی پادشاهان خوش‌سیرت را موجوداتی برتر و برگزیده‌ی خداوند، و فرمانبری و تسلیم مردمان در برابر آنان را شرط می‌داند: «نگاه باید کرد تا احوال ایشان بر چه جمله رفته است و می‌رود در عدل و خوبی سیرت و عفت و دیانت و پاکیزگی روزگار و نرم



برکشید.» (همان: ۱۹۸)

البته اینکه چگونه پادشاهی که سرتاسر زندگی او آکنده از خطاهای فاحش، ناآگاهی و خشونت‌ورزی است، از دید بیهقی برگزیده خداوند است، پرسشی است که برای پاسخ دادن به آن باید به زمینه‌های رشد این تفکر در جامعه روزگار بیهقی پرداخت.

جامعه در روزگار بیهقی، گرفتار گونه‌ای جزم‌گرایی مذهبی بود. برای شناخت این وضع، دیدگاه فروم در زمینه تسلیم روانی توده‌ها به ما کمک می‌کند: «شرایط بی‌پناهی انسان در برابر طبیعت، تکرار همان شرایطی است که یک بزرگسال خود را چون یک کودک می‌یابد... در قشر بندی اجتماعی نیز... او در میان فرمانروایان، اشخاصی قدرتمند، استوار و دانا می‌یابد و به این باور می‌رسد که اینان خوبی و صلاح او را می‌خواهند. وی همچنین درمی‌یابد که مقاومت و ستیز در برابر آنها همواره مستوجب مجازات خواهد بود.» (همان: ۳۶)

نمونه‌هایی از این نگرش را در تاریخ بیهقی می‌توان یافت:

«هرگز هیچ بنده راه کج نگرفت و بر خداوند خویش بیرون نیامد که سود کرد.» (بیهقی، ج ۳، ۱۳۸۱:۱۱۱۷)

«هر بنده که قصد خداوند کرده است، جان شیرین بداده است.» (همان: ۱۱۱۸)

فرد در چنین حال و هوایی خشنود خواهد بود که بتواند دل این قدرتمندان را به دست آورد. احساس

او شبیه احساسی است که کودکی به پدر خود دارد و روشن است که چرا فرد باید دستور فرمانروا را به دیده رضایت بنگرد یا حتا آنرا عادلانه بپندارد. «وجود خدا شرایط فرد را در این حالت تکمیل می‌کند. خدا همیشه متحد فرمانروایان است و با اقتدار خود قدرت و اختیار طبقه حاکم را تأمین می‌کند. از سوی دیگر چون خدا به خاطر نبود جسمانی اش مبرا از انتقاد است، حاکمان به او تکیه می‌کنند. حال آنکه خود موجوداتی واقعی و قابل انتقادند... کارکرد این شرایط، تحکیم وابستگی‌های روان‌شناختی کودکانه توده‌ها و تثبیت سرآمدان بعنوان پدر قدرتمند در ناخودآگاه آن‌هاست. یکی از ابزارهای دستیابی به این هدف، مذهب است...» (فروم، ۱۳۸۹:۳۷)

بر همین پایه بود که «هر کس قدرت و نیروی نظامی بیشتری داشت، با استناد به آیه ۲۶ سوره سوم قرآن مجید «قل اللهم ما لک الملک توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تُعز من تشاء و تذل من تشاء بيدک الخير انک علی کل شی قَدیر» می‌توانست اصل زور و قدرت را به کرسی بنشانند و بگویند مالک حقیقی این جهان به هر کس بخواهد ارزانی می‌دارد و از هر کس بخواهد می‌گیرد. علاوه بر این، زورمندان از سوره ۳۸ آیه ۲۶ به نفع خود بهره‌برداری می‌کردند و می‌گفتند، مگر خدا به داوود پیغمبر نگفت: «یا داوود! انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق...» حتی تیمور خون‌آشام نه تنها خودش را وارث حقوق دولتی خان‌های مغول می‌شمرد، بلکه کیفردهنده تبهکاران علیه دین و زنده‌کننده حق در سرزمین‌هایی که تسخیر کرده بود، می‌نامید.» (راوندی، ج ۱، ۱۳۸۲:۷۵)

۲-۲ روحیه یأس و تسلیم، تقدیراندیشی و موهوم‌گرایی

تقدیرگرایی، تفکر جبری و باور به نیروهای ماورایی از دیرباز در فرهنگ ایرانیان ریشه داشته و گرچه در گذر زمان دگرگونی‌هایی یافته، ولی بنیادهای

● فرد جزم‌اندیش دچار فرمانبری اقتدارگرایانه است. کانت رها شدن از پیروی از دیگران را که همان رسیدن به مرحله بلوغ است، تنها در پرتو روشنگری که آن نیز نتیجه به کارگیری نیروی فهم است، ممکن می‌داند. او روشنگری را درآمدن از حالت خامی و نابالغ بودن که همان ناتوانایی در به کار گرفتن فهم خود بی‌یاری دیگران است، تعریف می‌کند.

● کانت می‌گوید ترس و کاهلی، بسیاری از مردمان را به آن وا می‌دارد تا خودخواسته و با خرسندی تمام در وابستگی به دیگران و حالت رشد نیافته باقی بمانند. همین ویژگی است که به دیگران امکان می‌دهد تا زمام آنان را که به جانوران اهلی و دست‌آموز می‌مانند، به دست گیرند و این باور را در آنان پیورند که پیمودن راه زندگانی بی‌یاری و سرپرستی دیگران هم سخت دشوار و هم مخاطره‌انگیز است.

(۶۴۴)

«با قضا مغالبت نتوان کرد.» (همان: ۲۴۲)

«هر چه به ما رسد ز نیک و ز بد باشد از حکم یک خدای کریم.» (همان: ۵۱۷)

«ایزد را سبحانه و تعالی خواست‌هاست که بندگان به سر آن نتوانند شد.» (همان: ۷۴۵)

یکی از عوامل گسترش این موهوم‌گرایی در جامعه دوران بیهقی، گسترش چشمگیر تصوّف و عرفان در روزگار غزنویان بوده است. افراد عارف مسلک بسیار زیاد بوده‌اند و گروهی چشمگیر را تشکیل می‌داده‌اند.

آنان از زندگی اقتصادی و سیاسی دوری می‌جستند و بیشتر با کمک دیگران زندگی می‌کردند و در عین بی‌اعتنایی به سیاست، عناصری بسیار سودمند برای نظام سیاسی جبار شمرده می‌شدند؛ زیرا به شیوه‌های گوناگون مردمان را از پرداختن به دنیا و اجتماع و اقتصاد و سیاست باز می‌داشتند. در تاریخ بیهقی نمونه‌های فراوانی از خوارشماری دنیا و بی‌ارزش بودن آن آمده، که نشان‌دهنده همین اندیشه‌های صوفیانه و دینی است:

«احمق کسی باشد که دل در این گیتی غدار فریبکار بندد.» (همان: ۴۹)

«جهان همانا فسوسی و بازی که بر کس نیایی و با کس نسازی.» (همان: ۵۱۳)

آن تقویت شده است. استدلالهای عقلی، فلسفی و دینی نیز به تثبیت آن در اذهان مردمان کمک کرده و به آن رنگ حقیقت داده است. بی‌گمان عواملی پرشمار در گسترش این فرهنگ نقش داشته است. جان‌استوارت میل نشان می‌دهد که حکومت‌های مستبد، بیشتر زبون و ستم‌پذیر بودن را تشویق می‌کنند؛ در حالی که حکومت‌های مردمسالار یکسره به عکس این روش باور دارند و می‌کوشند افرادی کوشا و مبارز تربیت کنند.

در تاریخ بیهقی، نمونه‌های بسیار از این تفکر جبری یافت می‌شود که بسامد بالای این موارد از عمق نفوذ این دیدگاه در بدنه جامعه دوران نویسنده حکایت می‌کند. بیهقی پس از شکست مسعود در دندانقان، با اینکه از استبداد رأی پادشاه یاد می‌کند، ولی سرانجام از دید او، مسعود کوتاهی و قصوری نکرده است؛ زیرا خداوند کارش را از ازل مقدر کرده بوده است:

«چه بود از آن‌چه باید پادشاهی را که امیر مسعود - رضی الله عنه - را آن نبود، از حشم و خدمتکاران و اعیان دولت و خداوندان شمشیر و قلم و لشکر بی‌اندازه و پیلان و ستور فراوان و خزانه بسیار؟ اما چون تقدیر چنان بود که باید او در روزگار ملک با درد و غبن باشد و خراسان و خوارزم و ری و جبال باید که از دست وی بشود، چه توانست کرد جز صبر و استسلام؟ که قضا چنین نیست که آدمی زهره دارد که باری کوشش کند، و این ملک رضی الله عنه، تقصیری نکرد و لشکرهای گران کشید، هر چند مستبد به رأی خویش بود و شب و شبگیر کرد، ولکن کارش بنرفت که تقدیر کرده بود ایزد، عزّ ذکره، در ازل الأزال که خراسان چنانکه باز نمودم، رایگان از دست وی بشود...» (بیهقی، ج ۱، ۱۳۸۱: ۹۷-۹۳)

نمونه‌های دیگری از تقدیرگرایی بیهقی در جای‌جای کتاب:

«آنچه ایزد - عزّ ذکره - تقدیر کرده است، دیده آید.» (همان: ۷۵۵)

«به انتقال و شعبده قضای آمده باز نگردد.» (همان:

در تاریخ سیاسی ایران، در سرزمین پهناوری که در هر گوشه آن کسی فرمان می‌راند است، جز سنگدلی و خشونت پارادایم دیگری حضور نداشته است. در تاریخ بیهقی، نمونه‌هایی از این به قدرت رسیدنهای خشونت‌آمیز را می‌بینیم که قدرت‌یابی عبدالله خجستانی خربنده از آن جمله است. او با غارت کردن چند شهر و البته همکاری مردمان همان شهرها در غارت شهرهای دیگر، به امیری نیشابور می‌رسد! این‌گونه خشونت‌ورزیها بر سر قدرت، همچنین کشمکشها و درگیریهای قومی به سبب اختلافهای مذهبی که بخشی از جزم‌گرایی دینی را تشکیل می‌دهد، از جمله خشونت‌های اقتدارگرایانه در جامعه اقتدارگرا است.

### ۱.۳ قوم‌مداری و کشمکشهای قومی

برپایه پژوهشهایی که انجام گرفته است، «اقتدارگرایی با قوم‌مداری و نگرش منفی نسبت به اقلیت‌ها، رابطه معنی‌داری دارد.» (پورافکاری و دیگران، ۱۳۹۱: ۶۸)

«قوم‌مداری یا قوم‌محوری رویکردی است که در آن ویژگی‌های اخلاقی، اجتماعی و دینی اقوام دیگر را با معیارهای قوم خود بررسی کرده، اختلافهای آنان را به حساب ناهنجاری آنها بگذاریم. نوعی قوم‌مداری ذاتی در انسان‌ها موجب می‌شود هیچ کاری ساده‌تر از بد گفتن از دیگران نباشد.» (ریویر، ۱۳۷۹: ۲۳)

برخوردهای قومی، از خشونت‌هایی است که میان گروه‌هایی در جامعه با فرهنگهای متفاوت در می‌گیرد. از نمونه‌های این کشمکشها در تاریخ بیهقی، برخوردی است که میان طوسیان و نیشابوریان پیش آمده و بیهقی درباره آن نوشته است:

«میان نیشابوریان و طوسیان تعصب بوده است از قدیم‌الدهر باز، چون سوری قصد حضرت کرد و برفت، آن مخاذیل فرصتی جستند و بسیار مردم مفسد بیامدند تا نیشابور را غارت کنند و از اتفاق احمد علی

«چه نشینی بدین جهان هموار که همه کار او نه هموار است.» (همان: ۵۰)

«دنیا در کل به نیم پشیز نیرزد.» (همان: ۹۴۰)

«تسلینی الايام كل ودیعه و لاخیر من فی شیرد و سلب.» (همان: ۵۰۲)

این نومی‌دی و باور به اسیر سرنوشت بودن و بیهوده بودن زندگی اینجهانی، انسان را موجودی ضعیف و منفعل می‌سازد و او را از پوییش باز می‌دارد. جامعه‌ای که گرفتار این سستی و ایستایی و رخوت مرگبار است، در مواقع دشوار، غیر از دعا و یاری‌خواهی از نیروهای ماورائی کاری از دستش ساخته نیست. در تاریخ بیهقی می‌خوانیم که تنها کاری که نیشابوریان پس از ورود سلجوقیان به نیشابور کردند، این بود که به آنان گفتند:

«اما بیاید دانست که مردمان از شما ترسیده شده‌اند بدانچه رفته است از... و مردم این بقعت را سلاح دعای سحرگهان است.» (بیهقی، ۱۳۹۰: ۵۹۳)

### ۳. پرخاشگری اقتدارگرایانه

ساختار حکومت اقتدارگرا به گونه‌ای است که برای به‌دست آوردن قدرت و نگهداشت آن باید سخت‌ترین روشها را در پیش گرفت. «دست یافتن به قدرت تنها با سرکوب و قتل و غارت امکانپذیر است و حفظ آن با ایجاد وحشت و بسط آن با دزدی و استبداد.» (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۱۰۲)

● فرد جزم‌اندیش دچار پرخاشگری است؛ زیرا دگماتیست، شرط درست بودن اندیشه خود را نادرستی همه اندیشه‌های دیگر می‌داند. نابردباری در برابر اندیشه‌های دیگران و کوشش برای به کرسی نشاندن باور خود و چیره‌شدن بر دیگری، از ویژگیهای فرد جزم‌گراست. او مخالفان و دگراندیشان را خطاکار، گمراه و خیانتکار می‌داند و البته درخور سرزنش و کیفر. او بسته به جایگاه و قدرت خود با مخالفانش برخورد می‌کند.

● واکنش منفی در برابر هرگونه اندیشه و سخن مخالف و پیروی افراطی از ارزشهای موجود در عرف جامعه، اندیشه‌ورزی و خردورزی را کاهش و باورگرایی را افزایش می‌دهد. فرد در برابر اندیشه‌هایی که دلایل عقلانی، منطقی و حتا اخلاقی، به روشنی آنها را به چالش می‌کشد، تسلیم است و بیشتر این اندیشه‌ها فرد و جامعه را به قعر چاههای دهشناکی چون انفعال، موهوم‌گرایی، خشونت، فساد اجتماعی و اقتدارگرایی می‌کشاند. یکی از علل این‌گونه نگرش در جامعه زمان ابوالفضل بیهقی، نبود روحیه نقادی و انتقادپذیری بوده است.

### نتیجه‌گیری

جزم‌گرایی به معنای قطعی و تغییرناپذیر دانستن اندیشه‌هایی ویژه و در برابر، نپذیرفتن هر اندیشه مخالف و متفاوت و کوشش در راه سرکوب و به کفر رساندن صاحب آن است.

در روزگار ابوالفضل بیهقی، جزم‌اندیشی و اقتدارگرایی به معنای تام، چه در پهنه اجتماعی و چه در پهنه سیاسی بر جامعه سایه افکن بوده است.

اقتدارگرایی را از دیدگاههای اجتماعی و سیاسی می‌توان تعریف کرد. برپایه نظریه آدرنو با رویکرد روانکاوانه، شخصیت فرد اقتدارگرا دربرگیرنده نه ویژگی عرف‌پرستی، فرمانبری، پرخاشگری، ضدیت با درون‌نگری، موهوم‌پرستی، قدرت‌مداری، ویرانگری، فرافکنی و نرمش‌ناپذیری در امور جنسی است، که از دید آلتایمر بر پایه رویکرد یادگیری اجتماعی به سه خوشه فرمانبری اقتدارگرایانه، پرخاشگری اقتدارگرایانه و عرف‌پرستی محدود می‌شود.

از آنجا که ویژگیهای شخصیتی فرد جزم‌گرا با درنظر گرفتن تعریف کانت از جزم‌گرایی، با ویژگیهای شخصیتی فرد اقتدارگرا در نظریه‌های جامعه‌شناسانی چون آدرنو و آلتایمر همخوانی بسیار دارد، شاید بتوان گفت که فرد با شخصیت اقتدارگرا معمولاً جزم‌اندیش

نوشتگین از کرمان همه راه تا نی، به هزیمت آنجا آمده بود....

طوسیان نزدیک نماز پیشین در رسیدند سخت بسیار مردم چون مور و ملخ، و از جمله ایشان سواری سیصد از هر دستی و پیاده‌ای پنج شش هزار با سلاح بگسست و به شتاب درآمد و دیگر بایستادند. احمد آهسته پیش رفت با سواری چهار صد... پس هر دو لشکر جنگ پیوستند جنگی صعب و کاری ریشاریش... و طوسیان را مدد می‌آمد... و احمد جنگ می‌کرد و باز پس می‌رفت. فرمود تا به یکبار بوق‌ها و طبل‌ها بزدند و مردم عام و غوغا به یکبار خروشی بکردند؛ چنانکه گفתי زمین بدرید و سواران آسوده از کمین‌ها برآمدند و بوق زدند و طوسیان را از پیش و پس گرفتند... و نشابوریان با دل‌های قوی در دم ایشان نشستند و از ایشان چندان بکشتند که آن را حد و اندازه نبود....

و نشابوریان به رز و باغ می‌شدند و مردان را ریش می‌گرفتند و بیرون می‌کشیدند و سرشان می‌بریدند؛ چنانکه بدیدند که پنج و شش زن در باغ‌های پایان بیست و اند مرد را از طوسیان پیش کرده بودند و سیلی می‌زدند... و دیگر روز فرمود تا دارها بزنند و بسیار از طوسیان بر آنجا کشیدند و سرهای کشتگان را گرد کردند و به پایان دارها بنهادند و....

امیر رضی‌الله عنه بدین حدیث که احمد کرد، از وی خشنود گشت و بدین سبب زشت‌نامی هزیمت کرمان از وی بیافتاد. (۱۳۹۰: ۶۷)

با خواندن این توصیف دقیق بیهقی از جنگ نیشابوریان و طوسیان و چگونگی بهره‌گیری احمد نوشتگین از مردمان نیشابور برای جبران هزیمت خود در کرمان، تصویری کمابیش روشن از جهل و خشونت جامعه به‌دست می‌آید. واقعیت این است که جامعه‌ای با این درجه از انواع خشونت، جزم‌گرایی و فساد، راهی جز پذیرش ساختار حکومت اقتدارگرا نخواهد داشت.

خسوت‌های قومی و قبیله‌ای که در شمار پرخاشگریهای اقتدارگرایانه است.

بر پایه آنچه گفته شد، سیمایی که از جامعه در روزگار ابوالفضل بیهقی به دست می‌آید، سیمای جامعه‌ای خشن و در همان حال منفل، گرفتار انواع سرخوردگیها و زخمهای روانی به علت کشتارها و غارت‌های متداول و سختیهای اقتصادی است. اندیشه جزمی بویژه جزم‌اندیشی دینی از سازه‌های اصلی آن جامعه به شمار می‌آید و کمابیش همه ویژگیهای اقتدارگرایی اجتماعی در آن مشهود است؛ و روشن است که برآیند، چیزی جز اقتدارگرایی سیاسی نخواهد بود.

#### کتابنامه

- آربری، آرتور جان (۱۳۷۷). **تاریخ اسلام**، پژوهش دانشگاه کمبریج. ترجمه احمد آرام. تهران، امیرکبیر، چ اول.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۸۸). «جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی». **یادنامه بیهقی**. مشهد، دانشگاه فردوسی، چ چهارم.
- باسورت، ادموند کلیفورد (۱۳۸۱). **تاریخ غزنویان**. ترجمه حسن انوشه. تهران، امیرکبیر، چ سوم.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۸۱). **تاریخ بیهقی**، سه جلدی. به کوشش: خلیل خطیب رهبر. تهران، مهتاب، چ هشتم.
- ----- (۱۳۹۰). **دیبای دیداری: متن کامل تاریخ بیهقی**. به کوشش محمد جعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران، سخن، چ اول.
- پورافکاری، نصرالله و دیگران (۱۳۹۱). «تأثیر پایگاه اجتماعی - اقتصادی بر اقتدارگرایی». **پژوهشنامه جامعه‌شناسی کاربردی**، ۴، ش ۴۸، صص ۷۰-۶۸.
- راوندی، مرتضی (۱۳۸۲). **تاریخ اجتماعی ایران**، تهران، نگاه، چ اول. جلد ۱۰.
- ----- (۱۳۸۲). **تاریخ اجتماعی ایران**، تهران، روزبهان، چ چهارم. جلد ۵.
- رضا قلی، علی (۱۳۷۰). **جامعه‌شناسی خودکامگی**. تهران،

نیز هست. از سویی، اقتدارگرایی اجتماعی سازنده اقتدارگرایی سیاسی است؛ یعنی از دل جامعه‌ای که تک‌تک اعضا یا اکثریت اعضای آن شخصیت اقتدارگرا دارند، نظامی اقتدارگرا سر بر خواهد آورد و در گذر زمان، اقتدارگرایی اجتماعی و سیاسی یکدیگر را تقویت و تحکیم می‌کنند.

در تاریخ بیهقی مصادیق بسیار از اقتدارگرایی به‌چشم می‌خورد. برای نمونه، نبود روحیه نقادی و انتقادپذیری، نمادی برجسته از اندیشه اقتدارگرایانه است که می‌توان آنرا در طبقه‌بندی آلتایمر زیر مجموعه عرف‌پرستی، یعنی پیروی متعصبانه از ارزشهای موجود و نداشتن هرگونه نظر اعتراضی نسبت به آنها به‌شمار آورد.

همچنین، نومیدی و وادادگی، تقدیراندیشی، موهوم‌گرایی و نایب خلیفه شمردن پادشاه، از نمودهای فرمانبری اقتدارگرایانه در تاریخ بیهقی است؛ هرچند به نظر می‌رسد این طبقه‌بندیها یکسره از هم جدا نیستند و در بخشهایی همپوشانی دارند.

ابوالفضل بیهقی برای پادشاه ارزش بسیار قائل است؛ همواره او را می‌ستاید و دیگران را به فرمانبری و تسلیم در برابر او فرا می‌خواند. علت این رویکرد و شیوه نگرش را باید در زمینه‌های رشد و گسترش آن در جامعه در دوران بیهقی جست. جامعه در روزگار بیهقی در انتظار کسی است که او را از بالا هدایت کند و پادشاه هم درست همین نقش را بازی می‌کند؛ خود را چراغ راهبر جامعه می‌پندارد و مردمان نیز پیوسته خود را به فرمانبری و تسلیم در برابر گزیده خداوند پایبند می‌دانند و سرپیچی از او را نهی می‌کنند. سایه خدا بودن سلطان، به ارزش عرفی تبدیل می‌شود و این منش و رفتار به تثبیت اقتدار موجود کمک می‌کند. تقدیرگرایی و باور داشتن به نیروهای ماورایی نیز به یاری سستی و تبلی شادگونه صوفی‌وار می‌آید و در نتیجه پایه‌های اقتدار موجود استوارتر می‌شود. از سویی، جامعه در دوران بیهقی گرفتار انواع خسوت‌هاست: خسوت برخاسته از جزم‌گراییهای دینی و مذهبی، خسوت‌ورزی در راه رسیدن به قدرت و

- نی، چ اول.
- ریویسر، کلود (۱۳۷۹). درآمدی بر انسان‌شناسی. ترجمه ناصر فکوهی. تهران، نشر نی، چ دوم.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۷۵). دنباله روزگاران ایران (از حمله عرب تا پایان عصر تیموریان). تهران، سخن، چ اول.
- سجادی، سید مهدی (۱۳۹۰). «جزم‌گرایی و شکاکیت: معضل نظام‌های تربیتی - آموزشی در جوامع اسلامی». پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت ۱، ش ۲، صص ۴۹-۴۰.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱). اقتدارگرایی ایران در عهد قاجار. تهران، فرزانه روز. چ پنجم.
- فروم، اریک (۱۳۸۹). جزم‌اندیشی مسیحی. ترجمه منصور گودرزی. تهران، مروارید، چ چهارم.
- ----- (۱۳۶۶). گریز از آزادی. ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران، مروارید، چ اول.
- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۶). بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر. تهران، قومس، چاپ اول.
- کاسب، عزیزالله (۱۳۶۸). منحنی قدرت در ایران. تهران، مؤلف، چ اول.
- گزنفون و دیگران (۱۳۷۶). زیان‌های استبداد: اعترافات هیرون و چند مقاله دیگر. گردآوری و ترجمه محمد جواد شیخ‌الاسلامی. تهران، توس، چ اول.
- نراقی، حسن (۱۳۸۷). پی‌نکته‌هایی بر جامعه‌شناسی خودمانی. تهران، نی، چ هفتم.
- نبوی، عبدالحسین و حیدری، آرش (۱۳۹۰). «بررسی رابطه بین آنومی و اقتدارگرایی با تمایل به رفتار انحرافی». دو فصلنامه توسعه انسانی، دوره ششم، ش ۱ و ۲، صص ۱۲-۱۰.
- نقیب‌زاده، میر عبدالحسین (۱۳۷۴). فلسفه کانت؛ بیداری از خواب دگماتیسم. تهران، آگاه، چ سوم.